

منزلت جانشینان پیامبر اسلام (ص) در قصص قرآن

ولی الله نقی پورفر^۱

چکیده

معرفت به امامت و مرجعیت دینی اهل بیت عصمت و طهارت، و التزام به آن با ملاحظه قصص قرآن قابل اثبات است. این از آن جهت است که سرنوشت امت اسلامی درست مشابه سرنوشت امم گذشته است که در قرآن کریم در قصص مختلف گزارش شده است.

در این مقاله تلاش بر این است، با استناد به آیات قرآن امامت و مرجعیت دینی ائمه اهل بیت (ع) نشان داده شود.

کلید واژه ها: منزلت، جانشینان، اهل بیت، ائمه (ع)، قصص قرآن

۱. طرح مسئله

مرجعیت دینی و امامت اهل بیت پیامبر اسلام (ص) اصلی ترین موضوعی است که شیعه را از اهل سنت متمایز می کند و قرآن اصیل ترین و مقبول ترین سندی است که شیعه و اهل سنت به آن استناد می کند.

سوالی که در این مقاله تلاش می شود، به آن پاسخ داده شود، این است که آیا از طریق آیات قرآن می توان مقام امامت و وصایت و مرجعیت دینی ائمه اهل بیت (ع) را استنباط کرد. پاسخ که در این مقاله به این سؤال داده شده است، مثبت است.

اگرچه از دیرباز علمای شیعه به آیات قرآن برای اثبات این موضوع تلاش های ارجمندی صورت داده اند، اما در این مقاله تا حدی داستان متفاوت است. در اینجا تلاش بر این است که از مقارنه و مقایسه سرنوشت امت های گذشته با امت اسلامی به این مهم

دست بیابیم. در قصص قرآن سرنوشت امت‌های گذشته گزارش شده است. ما با بررسی و مقایسه و تطبیق آنها بر امت اسلامی به این پاسخ مثبت دست می‌یابیم.

۲. مشابهت امت اسلامی با امم گذشته از منظر قرآن

قرآن کریم، در آیات متعددی، ضرورت ایمان به انبیاء الهی را همچون ایمان به نبوت پیامبر اسلام تأکید می‌کند: وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ (البقرة، ۴) در آیه ای دیگر، دلیل ضرورت ایمان به همه انبیاء را عدم فرق میان آنان یاد کرده است: آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا تَفَرَّقُ بَيْنَ أَخَدٍ مِنْ رُسُلِهِ (البقرة، ۲۸۵)

عدم فرق، گاه از جهت محتوای دین و گاه از جهت شخص انبیاء است. از جهت محتوا، اصول اعتقادات میان تمام نبوت‌های الهی مشترک است؛ مانند ذات مقدس الهی، ملائکه، وحی و نبوت انبیاء، برزخ، قیامت، بهشت و جهنم، و جز آنها، و تفاوت میان نبوت‌ها تنها در اجمال و تفصیل تبیین حقایق است که طبعاً دین لاحق در مواردی تفصیل بیشتر تری نسبت به دین سابق دارد.

پس کتب آسمانی لاحق، خصوصاً قرآن کریم، همه اصول اعتقادی دین سابق را در بر دارد (نک: فخر رازی، ۱۵۶/۲۷-۱۵۷؛ زمخشری، ۴/۲۱۵؛ مکارم، ۴/۴۰۰)؛ چنان که در قرآن آمده است: وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّئًا عَلَيْهِ (المائدة، ۴۸).

۳. مشترک بودن ادیان در زمینه ایمان به جانشین انبیاء

از جمله اصول اعتقادی ادیان، ایمان به جانشین انبیاء اولوا العزم و انبیاء تابع است که به عنوان نبی وصی و ادامه دهنده راه پیامبر خدا انجام وظیفه می‌کردند و آنان نیز همچون نبی سابق، از مقام عصمت و نبوت برخوردار بودند و طبعاً، منصبشان از جانب خدای عالم افاضه شده بود.

در این میان که نبوت پیامبر اسلام (ص) ختم نبوت الهی است، اختلاف شده است که پس از ختم نبوت، نصب الهی جانشینی مقام نبوت در امت خاتم الانبیاء (ص) جریان دارد یا خیر.

منکران، ختم نبوت را یکی از دلایل عمده خویش، در نفی نصب الهی جانشین پیامبر خاتم (ص) معرفی می‌کنند. لازمه این سخن این است که نقش عمده انبیاء الهی آوردن شریعت الهی است و در امر ختم نبوت، این موضوع متغی است. حال آن که از انبیاء سابق تنها چهار نبی، اولوا العزم و آورنده شریعت بودند: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّينا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ (الشورى، ۱۳)؛ اما ۱۲۴۰۰۰ نبی تابع، صاحب شریعت جدید نبودند (نک: سیوطی، ۷۴۶/۲؛ طباطبایی، ۱۴۴/۲؛ مکارم، ۲۱۵/۴) و عمده رسالتشان استمرار تحقق ارزش‌های دین نبی اولوا العزم در جامعه دینی و گسترش آن در محیط غیر دینی بود. این معنی نشان می‌دهد: اولاً، استمرار نصب اولیاء معصوم الهی در امامت جامعه و ضرورت ارائه الگوی دینی و حضور در جامعه بشری هزاران به مراتب از آوردن اصل نبوت پیش‌تر بوده است. ثانیاً، این ضرورت در امت سید الانبیاء (ص) و به جهت تحقق سید الکتب و دین جامع و کامل اولویت قطعی خواهد داشت.

به علاوه هرکس در قیامت با امامش محشور خواهد شد: يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنْسٍ بِإِمامِهِم (الاسراء، ۷۱). پس امر امامت، اساسی و سرنوشت ساز است. این امر از روایت معروف و متفق در میان فریقین هم در زمینه امامت مشخص می‌شود: من مات و لم یعرف إمام زمانه مات میتة الجاهلية (نک: تفتازانی، ۲۷۳/۲؛ حویزی، ۱۹۴/۳؛ متقی هندی، ۱۰۳/۱).

از این روایت دانسته می‌شود که امامت جزو ایمانیان و اعتقادات است و نه جز فروع فقهی؛ زیرا عدم عرفان امام مرگ جاهلی و کفر دانسته شده است؛ همان طور که توحید و نبوت نیز چنین به شمار رفته است (نک: شهرستانی، ۲۱/۱). ابو حاتم بن حبان بستنی (م ۳۵۴)، عالم برجسته اهل سنت، بر این دلالت روایت اذعان دارد (نک: ابن حبان، ۴۳۴/۱۰).

۴. مبحث امامت در قصص قرآن

اینک مناسب می‌نماید، برای تبیین بیش‌تر مبحث امامت از قصص قرآن مدد بگیریم:

۴. ۱. خطای حضرت موسی (ع) در انتخاب هفتاد نفر

در کتاب کمال الدین شیخ صدوق در زمینه انتصابی بودن امامت، تفسیری لطیف از امام زمان (ع) در خصوص سیره موسی (ع) با استفاده از سه آیه از قرآن (الأعراف، ۱۵۴؛ البقرة، ۵۵؛ النساء، ۱۵۳) مطرح شده است (نک: صدوق، ۲۰۲/۲-۲۰۳):

«سعدبن عبدالله قمی از امام (ع) می‌پرسد: ای مولای من، به من خیر دهید، علت ممنوع بودن مردم را از گزینش امام برای خود چیست؟ حضرت پرسید: امام مصلح یا مفسد؟ گفتم: مصلح. پرسید: آیا امکان دارد، با توجه به این که مردم به صلاح و فساد افراد آگاهی ندارند، شخص فاسدی را برگزینند؟ گفتم: آری. فرمود: پس علت همان است. حال، برایت آن را به صورت استدلالی برهانی بیان می‌کنم تا عقلت بدان تسلیم شود. به من خبر ده چرا رسولانی که خداوند آنان را به جهت خلوص و صفای باطن برگزیده و بر آنان کتاب نازل کرده و با عصمت مؤید نموده است، برترین و آگاه‌ترین امت‌ها نیستند؟ نیز آیا راهیافته‌ترین انبیاء به برگزیدن، همچون موسی و عیسی، امکان دارد، با وجود وفور عقل و کمال علمشان، وقتی به انتخاب کسی اقدام کنند، در حالی که گمان می‌کردند، مؤمن است، برگزیده‌اشان منافق از کار درآید؟ گفتم: نه. حضرت فرمود: موسای کلیم الله با وجود وفور عقل و کمال علمش و نزول وحی بر او از بزرگان قوم و از چهره‌های بزرگ لشکرش برای میقات پروردگار هفتاد مرد را از کسانی که در ایمان و اخلاصشان تردیدی نبود، برگزید؛ با این وجود منافق از کار درآمدند. چرا که خداوند فرموده است:

وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ (الأعراف، ۱۵۵).

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ

(البقرة، ۵۵).

فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ (النساء،

۱۵۳).

پس همین که گزینش کسی را که خداوند او را به نبوت برگزیده است، واقع بر افسد نه اصلح یافتیم، در حالی که او گمان داشت که آن فرد اصلح است نه افسد، یقین می‌کنیم که حق گزینش امام بر احدی سزاوار نیست، مگر بر کسی که آگاه است، به آنچه که در سینه‌ها پنهان می‌دارند و در باطن‌ها نهفته می‌دارند و درون‌ها بر آن متکی‌اند؛ بنابراین هیچ اعتباری برای رأی و گزینش مهاجرین و انصار نیست، بعد از آن که گزینش انبیاء بر مرتکبان فساد واقع شد، در حالی که اهل صلاح را اراده کرده بودند.

باید در مورد روایت مذکور توجه داشت که:

اولاً، آن ناظر به کیفیت گزینش جانشینان پیامبر (ص) است؛ نه بحث از نیابت عامه فقهاء و ولایت فقیه در دوره غیبت امام زمان که گزینش آنها از طریق خبرگان دینی صورت می‌گیرد.

ثانیاً، در صدد پاسخ به کسانی است که جریان سقیفه را اجماع امت می‌دانند و آن را مصون از خطاء قلمداد می‌کنند (نک: فخر رازی، ۱۴۴/۱۰) و برای آن دلیل روایی ادعاء می‌کنند که: «ان امتی لا تجتمع علی ضلالة» (نک: ابن ماجه، ۸۹۳).

با صرف نظر از اعتراف به ضعف همه طرق سند در ذیل روایت مذکور، آنجا که انتخاب پیامبر خدا با وجود عصمت، بر منافق قرار گیرد، حال جمع غیر معصوم، قطعاً اضعف است و برتر از آن نخواهد بود. پنهان نیست که علم معصوم به باطن افراد و امور غیبی مطلق نیست؛ بلکه به اذن خدا است:

وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ (البقرة، ۲۵۵).

وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ

(محمد، ۳۰).

لذا، هر وقت، حکمت الهی اقتضاء کند، بر باطن امور حجاب الهی کشیده می‌شود و راه علم مسدود می‌گردد؛ چنان که این حجاب، ابتداء در مورد حضرت یعقوب، نسبت به

وضعیت یوسف(ع)، و حضرت ابراهیم(ع) و لوط(ع) و مریم(ع) نسبت به شناخت ملائکه پدید آمد و سپس حجاب الهی کنار رفت: در مورد اول، بیش از ۲۰ سال طول کشید(نک: یوسف، ۹۴) و در سه مورد اخیر، پس از زمانی کوتاه علم به باطن محقق شد(نک: هود، ۷۰ و ۸۰؛ مریم، ۱۸).

حال اگر کسی قائل به امکان خطا در انتخاب جانشین پیامبر(ص) باشد، ولی این انتخاب را مشروع، بلکه ضروری بداند (نک: تفتازانی، ۲/۲۷۲-۲۷۳)، سیره حضرت طالوت(ع) حجتی قاطع بر رد این نظر اوست.

۴. ۲. الگوی انتصاب حضرت طالوت(ع) از سوی خداوند

تاریخ بنی اسرائیل با فراز و نشیب‌های فراوان همراه است. یکی از آنها در زمان سموئیل نبی(ع) رخ داد. چند صد سال بعد از موسی(ع)، به علت ضعف و سستی مجدد بنی اسرائیل سرزمین مقدس در تصاحب مشرکان قرار گرفت و زنان و کودکانشان به اسارت رفت: وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا (البقرة، ۲۴۶). خداوند به درخواست سموئیل طالوت را برگزید تا آنان را از آن اسارت نجات دهد.

الف. انتصاب طالوت(ع) و اعتراض بنی اسرائیل: در شرایط اسارت، بنی اسرائیل نیاز به رهبری توانمند داشت تا با بسیج نیرو و رهبری آنان، سرزمین و خانواده‌های به اسارت رفته را باز پس گیرد. به جهت کهولت سن و ناتوانی جسمی پیامبر خدا، از او معرفی فردی شایسته رهبری سیاسی نظامی جامعه را تقاضا نمودند؛ لیکن با این تخیل همراه بودند که تعیین رهبری حق جامعه است که از باب رعایت حرمت پیامبرشان، به او واگذار کرده‌اند. انتظار جامعه، گزینش فردی از میان افراد با تشخصات قبیلگی و مکتب اقتصادی بود؛ لذا با معرفی طالوت که فاقد این ویژگی‌ها بود، سخت برآشفتمند و به پیامبر خدا اعتراض کردند: وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ (البقرة، ۲۴۷).

اسناد صریح گزینش به خدای عالم و تأکید بر آن با جمله اسمیه و تعبیر «ان» و «قد» نشان می‌دهد، گزینش جانشین پیامبر خدا به خدا مربوط است و پیامبر صاحب عصمت الهی هم حق رأی ندارد، تا چه رسد به جامعه غیر معصوم که فراوان در معرض خطا قرار دارد. با این حال، جامعه بدون توجه به این نکته در کلام سموئیل نبی(ع) با خیال حق رأی و روحیه دنیاطلبانه بر اساس ملاک‌های جاهلی اشان بر مخالفتشان تأکید نمودند.

با کمال تعجب، این تخیل و ملاک‌ها و اعتراض پیروان سموئیل در گزینش جانشین پیامبر خدا، مشابه تخیل و ملاک‌ها و اعتراض مشرکان در امر پیامبری پیامبر اسلام(ص) است: وَقَالُوا لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْفَرِثِيِّينَ عَظِيمٍ (الزخرف، ۳۱).

که خداوند پاسخ قاطع و عبرت‌آموزی به آنان می‌دهد: أَمْ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (الزخرف، ۳۲).

ب. ویژگی‌های طالوت(ع): در پاسخ به اعتراض بنی اسرائیل، سموئیل نبی(ع) چنین پاسخ می‌دهد: قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَةً مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ (البقرة، ۲۴۷-۲۴۸).

یعنی، اولاً، انتصاب جانشین پیامبر خدا به حکم خداست. ثانیاً، جانشین پیامبر، چهار ملاک وجودی دارد: اول، آن که دارای عصمت است: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ؛ دوم، آن که در علم برتر است: زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ؛ سوم، آن که در قدرت جسمی نیز برتر است: وَالْجِسْمِ.

ثالثاً، با سه نشان الهی همراه است: اول، این که دارای معجزه است: إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ؛ دوم، این که صاحب آثار نبوت است: بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ؛ سوم، این که با ملائکه مرتبط است: تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ.

در شرح این ویژگی‌ها گفتنی است که:

اولاً، «اصطفاء» در کاربرد قرآن تنها به مقام اخلاص و عصمت الهی اشاره دارد و در موارد متعددی به «علی» بر گزیدگی و برتری بر دیگران را نیز افاده می‌کند که با احراز سمت و منصب الهی همراه است:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (آل عمران، ۳۳).

وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (آل عمران، ۴۲).

ذکر دو اصطفاء برای حضرت مریم(ع) نیز گویاست که اولی، خصوصاً به همراه تعبیر «طهرک» خبر از عصمت حضرت می‌دهد و دومی، بیانگر برگزیدگی این معصومه، به عنوان سرور بانوان امت اولین و یا امت بنی اسرائیل است (نک: طبرسی، ۱-۵۵۵/۲؛ طباطبایی، ۱/۱۶۴/۳).

ثانیاً، «العلم»، علاوه بر علم به اداره امور سیاسی اجتماعی که مورد درخواست جامعه بنی اسرائیل است، به دلیل «اصطفاء»، و «ارائه معجزه، خصوصاً در قالب بازگشت آثار نبوت به عنوان معجزه حکومت»، «ارتباط با ملائکه» و... به روشنی، علم به همه امور دینی را به عنوان جانشینی پیامبر خدا در بر می‌گیرد.

در علم کلام نیز، بر این معنا محققین امامیه و اهل سنت تأکید می‌ورزند:

فتاوانی می‌گوید: «الامامة ریاسة عامة فی امر الدین و الدنیا خلافة عن النبی علیه الصلاة و السلام» (نک: همو، ۲/۲۷۲).

ابن خلدون نیز در مقدمه اش چنین تعریف می‌کند: «انها خلافة الرسول فی اقامة الدین و سیاسة الدنیا» (ابن خلدون، ۳/۳۶۵).

علامه حلی نیز چنین می‌گوید: «الامام هو الانسان الذی له الریاسة فی امور الدین و الدنیا بالاصالة فی دار التکلیف» (همو، ۲/۲۲).

ثالثاً، «الجسم» برتری در قدرت بدنی، ویژگی عجیبی است که صرف نظر از انتصابی بودن، راه شناخت جانشین پیامبر را بر همه، خصوصاً عموم مردم آسان و هموار می‌نماید. شاخص برتری در عصمت و معنویت، و علم و معرفت، معیار پنهانی است که در هر زمان

برای عموم قابل شناسایی نیست؛ لیکن توانمندی بدنی ویژه و این که پهلوانی است که حریف ندارد و کسی را یارای هموردی با او نیست، بسیار جذاب و دائماً بصیرت بخش است.

۴.۳. اعجاز در سیره جانشین انبیاء

در سیره حضرت داوود(ع) و سلیمان(ع) نیز که موضوع حکومت در میان است، قرآن کریم به صراحت از آیت جانشینی خبر می‌دهد. در این خصوص سه آیه ذیل در خور تأمل است:

وَ دَاوُودَ وَ سُلَیْمَانَ إِذْ یَخْضَمَانِ فِی الْحَرِّ إِذْ فَتَسَّتْ فِیهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِیَحْضَمِهِمْ شَاهِدِينَ * فَفَهَّمْنَاهَا سُلَیْمَانَ وَ كَلَّمَآ آتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا (الأنبیاء، ۷۸-۷۹).

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ * قَالَ عَفْرَيْتَ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَعْمُرَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ * قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفَكَ (النمل، ۳۸-۴۰).

إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ (یس، ۱۴).

در آیه اول، با وجود این که داوود(ع) و سلیمان(ع) هر دو دارای علم و حکمت الهی بودند؛ لذا حکم هر دو صحیح بود و پیامبر و حاکم زمان حضرت داوود بود؛ نه سلیمان، خداوند حکم احسن در قضاوت را به سلیمان(ع) تفهیم می‌کند (نک: زمخشری، ۳/۱۲۹).
غرض از این فعل عجیب خدای حکیم چیست؟ جز آن که عملاً به جامعه نشان دهد که: اولاً، سلیمان(ع) از منزلت ملکوتی مشابه داوود(ع) برخوردار است و سزاوار جانشینی حضرت است.

ثانیاً، جانشینی و حکمت آن، از جانب خداست و پیامبر خدا در آن نقشی ندارد و گرنه حکم احسن را می‌بایست داوود(ع) ارائه دهد، نه فرزندش سلیمان(ع).

در حدیثی از امام صادق(ع) نیز آمده است: حضرت داوود با پذیرش حکم سلیمان (ع) می‌خواست به بنی اسرائیل بشناساند که وصی و جانشین بعد از او حضرت سلیمان است (حویزی، ۴۴۳/۳).

آیه دوم، ناظر به معرفی جانشین حضرت سلیمان است که به اعجاز در کمتر از پلک زدنی تخت منکه سبأ را حاضر کرد.

اگر غرض، صرفاً قدرت نمایی دنیوی در مقابل ملکه سبأ بود، عملکرد عفریت جنی کفایت می‌کرد که بنا داشت در کمتر از وقت اتمام جلسه حضرت، تخت را حاضر کند(النمل، ۳۹) و اگر بنای قدرت نمایی ملکوتی داشت، خود آن اعجاز را ارائه می‌داد؛ پس چه دلیلی داشت که آن را از بزرگان مملکت درخواست نمود؟! جز آن که حضرت دوجبهت را در امر اعجاز آصف بن برخیا در نظر داشت: یکی ارائه قدرت ملکوتی به ملکه سبأ و دیگری معرفی جانشین بعد از خویش.

چرا که این منصب مدعیانی داشت و حضرت برای معرفی جانشین خود با استفاده از جریان تخت ملکه سبأ زمینه را برای قدرت نمایی ملکوتی جانشین خود فراهم نمود تا پس از او کسی به مخالفت با جانشینش بر نخیزد؛ خصوصاً با ادعای قدرت نمایی عفریت جنی معلوم می‌شود، شخصیت ملکوتی حضرت آصف بن برخیا(نک: طبرسی، ۷-۸/۲۸۹) به عمد و خیانت و یا به جهل و سفاقت، مورد انکار و غفلت بود و گرنه با علم به حضور ایشان و معرفت به منزلتشان، دیگر جای ادعای قدرت نمایی عفریت جنی و دیگران نبود.

عدم پاسخ حضرت سلیمان به سخن عفریت و بی‌اعتنایی به او به اشاره، نکوهش حضرت به مخاطب را افاده می‌کند؛ بدین معنا که چرا مقصود حضرت را که ارائه اعجاز بوده است، در نیافته است؟

قدرت عفریت جنی همچون قدرت های دیگر جن اعم از غواصی از دریا و ساخت قصر افسانه ای، نقاشی، مجسمه سازی و جز آنها (نک: ص، ۳۷؛ الأنبیاء، ۸۲؛ النمل، ۴۴؛ السبأ، ۱۳) امری مادی است و به منزلت ملکوتی ربطی ندارد؛ لذا مورد اعتنای حضرت قرار نگرفت.

آیه سوم، ناظر به مسافرت تبلیغی دو تن از حواریین به شهر انطاکیه است. دعوت دینی این دو عالم ربانی، با انکار و تکذیب مردم مواجه شد؛ لیکن با آمدن فرد سوم عزت الهی یافتند. این فرد با توجه به روایات و تفسیر محققین شیعه و اهل سنت حضرت شمعون صفا، وصی حضرت عیسی است که به کمک حواریون شتافته است(نک: زمخشری، ۸/۴؛ فخر رازی، ۵۱/۲۶).

عزت در اسناد به خداوند «فعرزنا بثالث» ناظر به اقتدار الهی است که بر هر مانعی غالب است و شکست ناپذیر، و این همان قدرت اعجاز است که از سومی جانشین حضرت، شمعون صفا، تجلی کرده و دعوت را تقویت نموده است؛ بر خلاف نظر بعضی از مفسران همچون زمخشری و فخر رازی که اعجاز را به استناد روایات وارده به آن دو حواری نسبت می‌دهند(همان‌جاها).

حال آن که اولاً، ظهور آیه در اسناد عزت به واسطه فرد سوم است؛ نه آن دو؛ ثانیاً، همراهی قدرت اعجاز با آن دو، حجت را به نحو ابلغ تمام می‌کرد و پشتوانه قوی الهی بود و دیگر چه نیازی به حضور فرد سوم بود؟! علاوه بر آن، جریان درخواست مائده آسمانی حواریین از حضرت عیسی به عنوان نشان تأیید حواریین از جانب خداوند در سوره مائده نشان می‌دهد، آنان فاقد قدرت اعجاز بودند و گرنه نفس قدرت اعجاز، دلیل بر تأیید الهی بود و دیگر درخواست معنا نداشت (نک: المائدة، ۱۱۲-۱۱۳).

علامه طباطبایی نیز سیاق آیات را با مضمون روایات، بعضاً ناسازگار می‌بیند (نک: طباطبایی، ۸۳/۱۷).

ذکر محتویات تابوت، خصوصاً آثار نبوت، برخلاف سبک ابجاز گویی قرآن که از ذکر امور مقطعی و منقطع از بعد ابدی قرآن احتراز شدید دارد، نشانگر موضوعیت آن برای جانشین پیامبران دارد و گرنه از ذکر آن پرهیز می‌شد (نک: نقی پورفر، ۲۸۱-۲۸۸)؛ کما این که در جریان مائده آسمانی، قرآن کریم از ذکر خصوصیات مائده خودداری کرد؛ چر که آن موضوعیت دینی ابدی نداشت.

ذکر حمل تابوت توسط ملائکه «تحملة الملائكة» غیر عادی است؛ لذا این تعبیر هم نشانگر ارتباط و هم سخنی جانشین پیامبر خدا با ملائکه است. در جریان ملائکه و حضرت ابراهیم که همسرش، ملائکه را مشاهده می‌کند و با هم گفتگو می‌کنند، از آن روست که این خانم از خاندان نبوت است، و جریان معجزه در زندگی آنان، و ارتباطشان با ملائکه، عادی است.

در روایات نیز سیره طالوت، مورد استشهاد واقع شده است. امیر مؤمنان(ع) در زمان خلافتش نسبت به نمرود معاویه، با استشهاد به آیات سیره طالوت(ع) می‌فرماید: «ای مردم، در این آیات برای شما عبرتی است تا بدانید که خداوند خلافت و امر بعد از انبیاء را در اعقاب آنان قرار داد، و او طالوت را برتری داد و بر امت مقدم نمود، به سبب اصطفای و برگزیدگی او و فزونی در علم و جسم او، پس آیا می‌باید که خداوند بنی امیه را بر بنی هاشم به معنویت برگزیده و معاویه را بر من، در علم و جسم فزونی بخشیده باشد؟!» (نک: حویزی، ۱/ ۲۴۴-۲۴۵)

در حدیثی دیگر، از امام رضا(ع) از آثار نبوت، سلاح پیامبر اسلام (ص) در میان مسلمانان، به منزله تابوت در میان بنی اسرائیل معرفی شده است که از علامات جانشینی پیامبر خدا (ص) است:

«سئل ابوالحسن(ع)، الامام بأي شیء يعرف بعد الامام؟ قال: إن للامام علامات... و السلاح فینا بمنزلة التابوت فی بنی اسرائیل، یدور مع الامام حیث کان» (صدوق، ۱۱۶-۱۱۷).

۴. ۴. تعداد جانشینان پیامبر(ص)

طبیعت ابدی قرآن، نوعاً از توجه به امور روزمره و گذرا، از جمله ذکر اعداد عرفی امتناع دارد. حکومت وجه ابدی قرآن کریم بر تار و پود آن باعث شده است که نوعاً قرآن از تعداد افراد خانواده و بستگان انبیاء و دشمنان انبیاء، و عده و غده پیروان دو طرف و مدت عمر افراد سخنی به میان نمی‌آورد و با وسواس عجیبی از بیان اعداد و ارقام فاصله می‌گیرد؛ لذا حتی از بیان مدت دوران بعثت پیامبر اسلام و بیان مدت دوران مکی و مدنی پیامبر(ص)

پرهیز می‌کند؛ از این رو، خصوصاً هرگز قرآن از زمان حوادث و ظهور انبیاء، حتی پیامبر اسلام سخن نمی‌گوید؛ چراکه قید زمان و اعداد، ناظر به اقتضایات خاص دنیوی گذرا است و فاقد نقش دینی است و با وجه ابدی قرآن تنافی دارد.

با وجود این ویژگی، با کمال تعجب، قرآن کریم، در مواردی، برخلاف رویه و قاعده حاکم اش. از عدد بعضی از اشیاء و اشخاص، گاه با اصرار و تأکید سخن می‌گوید.

این استثنا بر قاعده، بدین معناست که موضوع از دائره صرف اقتضای زمانی و مکانی خاص، خارج شده، با ابدیت دین، پیوندی خاص برقرار کرده است و نکته ای دینی را تذکر می‌دهد.

یکی از این موارد، ذکر تعداد اسباط (قبائل) و نقباء (رؤساء) بنی اسرائیل و حتی تعداد چشمه های آنان است که دوازده سبط و نقیب و چشمه است و بر این معنا تأکید می‌کند: وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى اُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهٖ يَعْدِلُونَ * وَ قَطَّنَا هُمْ اَثْنَتَيْ عَشْرَةَ اَسْبَاطًا اُمَّةً وَ اَوْحَيْنَا اِلَى مُوسَى اِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهٗ اَنْ اَضْرِبَ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهٗ اَثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا (الأعراف، ۱۵۹-۱۶۰).

وَ لَقَدْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا (المائدة، ۱۲).

حال با دقت در سیاق آیات خصوصاً آیه دوازده سوره مائده و روایات ذیل مقصود بررسی می‌شود:

الف. دوازده نقیب: «نقیب» کسی است که سرپرستی آگاه به احوال و اسرار جامعه است و از حسن انجام تعهدات دینی مراقبت می‌نماید (نک: راغب اصفهانی، ۵۰۳: زمخشری، ۱/ ۶۱۵).

روشن است که این معنای نقیب، از آیه شریفه نیز که میان التزام به تعهدات دینی و رهبری نقباء، رابطه مستقیمی برقرار کرده، به خوبی مستفاد است. سیوطی از بن عباس نقل می‌کند که نقباء سمت وزارت حضرت موسی را بر عهده داشتند؛ سپس به مقام نبوت رسیدند: «إنهم كانوا وزراء و صاروا انبياء بعد ذلك» (سیوطی، ۴۰۳).

ذکر دوازده نقیب، نیز به غرض آموزش نکته ای مهم در امر رهبری جامعه مسلمانان است. احمد بن حنبل در مسند خود از مسروق نقل می کند: از ابن مسعود پرسیدم: چند نفر بر این امت، حکومت خواهند کرد؟ پاسخ داد: ما همین سؤال را از پیامبر (ص) داشتیم. فرمودند: دوازده نفر، همچون تعداد نقباء بنی اسرائیل: ... لقد سئلنا رسول الله (ص) فقال: اثني عشر كعدة نقباء بنی اسرائیل (احمد بن حنبل، ۳۹۸/۱؛ سیوطی، ۴۰/۳).

ملاحظه می شود، روایات فراوان، دینی بودن عدد دوازده را تأکید می کنند که ناظر به تعداد جانشینان پیامبر اسلام (ص) در میان امت اسلام است.

از طرق دیگر، علاوه بر تعداد، قرشی بودن خلفاء پیامبر (ص) تأکید می شود: «یکون من بعدی اثني عشر خليفة كلهم من قريش» (فیروزآبادی، ۲۵/۲).

تعیین دو تن از دوازده خلیفه، و هاشمی بودن آنان، متفق میان جمیع فرق مسلمانان است: یکی از آن دو امیر مؤمنان (ع) است که جزء چهار نفر بعد از پیامبر (ص) قرار دارد و دیگری امام زمان (ع) است که آخرین خلیفه پیامبر (ص)، بلکه خلیفه خداست (نک: ابن ماجه، ۹۳۲).

جمیع فرق مسلمین، جز امامیه، تاکنون، در تعیین و تکمیل ده نفر دیگر، مبتنی بر ملاکات قرآنی مذکور همچون سیره طالوت (ع) و حتی حداقل ملاکات عقلی در نزد بشر و حتی مبتنی بر روایات معتبر در نزد خود عاجز مانده اند (نک: عبد العظیم البستوی، ۳۳۲-۳۳۷) و این، تنها شیعه امامیه است که فهرست کامل دوازده خلیفه الهی و جانشین پیامبر اسلام (ص) را مبتنی بر ملاکات قطعی قرآن و روایات قطعی، همچون حدیث متواتر ثقلین و روایات معتبر ارائه داده است.

این دوازده نفر، در نزد اهل سنت نیز به عنوان علمای اکبر اسلام مورد قبول اند؛ همان گونه که فخر رازی به شأن بعضی از ائمه (ع) اعتراف می کند:

و من اقتدی فی دینه بعلی بن ابی طالب فقد اهدتی، و الدلیل علیه قوله علیه السلام: اللهم ادر الحق مع علی حیث دار (فخر رازی، ۲۰۵/۱).

من اتخذ علیاً اماماً لدینه فقد استمسک بالعروة الوثقی فی دینه و نفسه (همان، ۲۰۷/۱).

فانظر کم قتل من اهل البیت، ثم العالم ممتلئ منهم و لم یبق من بنی امیه فی الدنیا احد یعبأ به، ثم انظر کم کان فیهم من الاکابر من العلماء کالباقر و الصادق و الکاظم و الرضا علیهم السلام (همان، ۱۲۴/۳۲).

شأن حسنین (ع) به عنوان «سیدا شباب اهل الجنة» در روایات فریقین، قریب به تواتر و بی نیاز از توصیف است. عضدالدین ایجی در این مورد در المواقف می گوید: «هذا مما لا شبهة فی صحته» (همو، ۶۳۸/۳).

روشن است که وجه تنظیر خلفای پیامبر اسلام به نقباء بنی اسرائیل، صرفاً از باب تعداد و شأن الهی است و گرنه نقباء در عرض یکدیگر رهبران امت یهود بودند؛ حال آن که خلفای پیامبر اسلام در طول یکدیگر مسئولیت رهبری الهی امت اسلام را بر عهده دارند و هر زمان از عمر امت اسلام صرفاً یک امام زمان دارد که بایستی امت او را بشناسند و از او تبعیت کنند و گرنه به مرگ جاهلی خواهند مرد (نک: تفتازانی، ۲۷۳/۲).

ب. دوازده سبط: «اسباط» جمع «سبط» در اصل به فرزندان اولاد اطلاق می شود (نک: راغب اصفهانی، ۲۲۷) و در توسعه معنایی به قبائلی خویشاوند اطلاق می شود که به جد واحدی منتسب باشند (نک: طبرسی، ۶۰۷/۴).

این واژه در قرآن کریم پنج بار ناظر به معنای مذکور به کار رفته است و طی آیات مربوط هر یک از اسباط دوازده گانه به عنوان یک امت معرفی شده‌اند که قبل از ظهور حضرت موسی تعیین یافته اند. در چهار کاربرد دیگر، به یکسان، با تعیین خاص «الاسباط» به عنوان انبیاء الهی حد فاصل حضرت یعقوب و حضرت موسی معرفی شده اند؛ نظیر:

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ عِيسَى وَ يُونُسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زُبُوراً (النساء، ۱۶۳)

با لحاظ دو دسته آیات معلوم می شود، «الاسباط»، پیامبران و رهبران معصوم این اسباط دوازده گانه بودند که ظاهراً هر امتی یک پیامبر داشته است (نک: مکارم، ۴۷۰/۱ و ۲۱۵/۴).

تذکر الهی به امت اسلام با تأکید روایت ابن مسعود نسبت به تعداد جانشینان و رابطه خویشاوندی این رهبران الهی معصوم با یکدیگر و با حضرت یعقوب، گویای تنبه به عصمت و نسبت خویشاوندی دوازده جانشین پیامبر اسلام با یکدیگر و با پیامبر اسلام است.

ج. دوازده چشمه: از آیات مربوط که نمونه‌ای از پیش‌تر آمد، آشکار می‌شود که اولاً، این چشمه‌ها به اعجاز پدید آمده‌اند؛ ثانیاً، هر گروهی چشمه‌ای متعین دارند؛ ثالثاً، هر گروه بایستی چشمه خویش را بشناسند و از آن بهره‌مند شوند؛ رابعاً، این تفکیک و تعیین، زمینه مصرف صحیح نعمت‌های الهی را فراهم کرده، آنان را از فساد و سرکشی باز می‌دارد. در آیه سوره اعراف، تثبیت جریان دوازده سبط که قبل از حضرت موسی شکل گرفته است، همچون مقدمه بحث از جریان دوازده چشمه قرار گرفته است؛ مباحث گذشته نشان داد که رهنمود اسلامی این آیات پیرامون شئون جانشینان پیامبر اسلام است.

غرض دینی از ذکر دوازده چشمه بنی اسرائیل، به امت اسلام، اولاً، معرفی مرجعیت دینی جانشینان پیامبر اسلام در طول تاریخ مسلمین است. ثانیاً، هر زمان را امام و جانشین معینی است که بایستی امت او را بشناسند و التزام به امامتش را بر عهده بگیرند.

تنظیر رهنمود مکرر «قد علم کل اناس مشربهم» برای امت اسلام همان حدیث متفق میان فریقین "من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة" است که عدم معرفت به امام زمان را موجب مرگ جاهلی معرفی می‌کند؛ وبالعکس، معرفت و التزام به امام زمان، حیات معنوی را موجب می‌شود.

۵. نتایج و پیشنهادها

ویژگی قصص قرآن به جهت ویژگی قطعیت سند و ارائه الگوی عملی در تحقق ارزش‌های دینی، فصل الخطاب اختلافات و رافع مشکلات فراوان دینی است و عامل اساسی وحدت امت اسلام از طریق آشنایی با اهل‌البيت(ع) و پذیرش مرجعیت دینی آنان

است. از رهگذر این پژوهش آشکار شد که قصص قرآن می‌تواند، مرجعیت دینی و امامت ائمه اهل بیت پیامبر اسلام(ص) را به ما بشناساند. این قصص نشان می‌دهد که باید جانشینان پیامبر اسلام(ص) از سوی خدا انتصاب شده و از ویژگی‌های چون عصمت و علم برخوردار باشند. به اشاره نیز می‌فهماند که شمار آنان دوازده نفر است.

در پایان، موضوعاتی که به همین روش قابل تحقیق‌اند، بر شمرده می‌شود:

- جانشینان پیامبر(ص) و همزمانی بعثت موسی با ولایت هارون؛
- شهادت به ولایت هارون(ع)، متعلق ایمان سحره؛
- ائمه(ع) معجزه ابدی اسلام و قرین قرآن؛
- پیشتازان در اطاعت مطلقه؛
- اهل بیت(ع)، واسطه فیض انبیاء عظام؛
- برتری ائمه(ع)، بر انبیاء اولوالعزم(ع)؛
- اهل بیت(ع)، متعلق دعای ابراهیم(ع) و اسماعیل(ع)؛
- ابراهیم خلیل الله(ع) و امامت کبرای اهل بیت(ع)؛
- هاجر و اهل بیت(ع)، اسوه و مقتدای ساره و فرزندان؛
- علی(ع) و صبر هارون(ع)؛
- حسین(ع) و ذبح عظیم؛
- حسین(ع) و عیسی(ع)؛
- امام رضا(ع) و وزارت یوسف(ع)؛
- امام زمان(ع) و نظام داوود(ع) و سلیمان(ع)؛

کتاب‌شناسی

قرآن کریم

- سید رضی، محمد بن الحسن(م۳۸۸)، نهج البلاغه، تحقیق صبحی الصالح، قم، دار الهجرة، ۱۴۰۷ق
ابن حبان(م۲۵۳)، الصحيح، تحقیق شعيب الارنؤوط، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۴ق

ابن حنبل، احمد (م ۲۴۱)، مستند احمد، بیروت، دار صادر، بی تا

ابن خلدون، عبدالرحمن (م ۸۰۸)، مقدمه بن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲ش

ابن ماجه، محمد بن یزید (م ۲۷۵)، سنن بن ماجه، تحقیق صدقی جمیل العطار، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۴ق

ایجی، عضدالدین (م ۷۵۶)، المواقب، تحقیق عبدالرحمن عمیره، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۷ق

تفتازانی، مسعود بن عمر (م ۷۹۱)، شرح المقاصد فی علم الکلام، پاکستان، دار المعارف النعمانیة، ۱۴۰۱ق
حلی، حسن بن یوسف (م ۷۲۶)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، حسن حسن زاده آملی، قم، مؤسسه نشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق

حویزی، عبد علی بن جمعه عروسی (م ۱۱۱۲)، نورالتقلین، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، قم، نشر علمی، بی تا

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (م ۵۰۲)، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق ندیم مرعشلی، قم، المكتبة المرتضویة، بی تا

زمخشری، محمود بن عمر (م ۵۲۸)، الکشاف عن حقائق غوامض التاویل، قم، نشر ادب الحوزة، بی تا
سیوطی، عبدالرحمن جلال الدین (م ۹۱۱)، الدر المنثور فی التفسیر المأثور، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳ق
شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (م ۵۴۸)، الملل و النحل، تحقیق عبد الامیر علی مهنا و علی حسن فاعور، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۰ق

صدوق، محمد بن علی بن بابویه (م ۳۸۱)، الخصال، قم، مؤسسه نشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق
همو، کمال الدین و تمام النعمة، ترجمه منصور بهلوان، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر مسجد جمکران، ۱۳۸۴ش

عبد العظیم بستوی، عبد العظیم، المهدي المنتظر فی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحة، مکه، المكتبة المکیة، ۱۴۲۰ق

طباطبایی، محمد حسین (م ۱۳۶۱ش)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، نشر اسماعیلیان، ۱۳۹۳ق

طبرسی، ابو علی فضل بن حسن (م ۵۴۸)، مجمع البیان لعلوم القرآن، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ق

فخر رازی، فخر الدین محمد بن عمر (م ۶۰۶)، التفسیر الکبیر، قم، نشر ادب الحوزة، بی تا

فیروز آبادی، سید مرتضی، فضائل الخمسة من الصحاح الستة، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۹۲ق

متقی هندی، متقی بن حسام الدین (م ۹۷۵)، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۹ق

مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۴ش

نقی پور فر، ولی الله، پژوهشی پیرامون تدبیر در قرآن، قم، نشر اسوه، ۱۳۸۱ش